

گفت و گویی صمیمی با حضرت

آیه الله

مصباح "دام ظلّه"



می‌کنم که در سال ۱۳۱۳ شمسی در شهر یزد متولد شدم. پس از گذراندن دوره شش ساله ابتدایی، از سال ۱۳۲۶ به تحصیل علوم دینی پرداختم و طی سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ مقدمات، منطق، معانی، بیان، شرح لمعه و قوانین و قسمت عمده رسائل و مکاسب محرّمه را در شهر یزد خواندم، سپس برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم. وقتی که من مشغول

● حضرت استاد، لطفاً در مورد زندگی‌نامه، سوابق علمی، استادان، حوزه‌های محل تحصیل و به طور کلی، تجربیات علمی و خاطرات حوزوی خودتان بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم، بنده زندگی طلبگی ساده‌ای داشتم و چندان مطلب قابل ذکری که برای دیگران مایه عبرتی باشد به نظر نمی‌رسد. اما برای امثال امر، به طور اختصار، عرض

نکته: متن حاضر، حاصل نشست صمیمانه با فیلسوف و مفسر فرزانه، حضرت آیه الله مصباح "دام ظلّه" است. معظم‌له با کوله‌باری از تجربه، در این گفت و گو، درباره زندگی‌نامه خود و گوشه‌هایی از فعالیت‌های سیاسی و علمی خود، مطالب بسیار ارزنده‌ای بیان فرمودند. قسمت اول این گفت و گوی ارزنده را به یاران صمیمی دیدار آشنا تقدیم می‌داریم:

تحصیل شدم، حوزه یزد بعد از تعطیلی های دوران سیاه رضاخانی تازه تجدید سازمان شده بود و استادان خوبی با علاقه، تدریس می کردند و نسبتاً حوزه گرم و خوبی بود.

والدینم وقتی شوق مرا به ادامه تحصیل دیدند، نظر به علاقه ای که آنان نیز داشتند، تصمیم بر مهاجرت به عراق گرفتند و یک سال تحصیلی در نجف ماندیم. پدرم تلاش زیادی برای یافتن کار مناسبی برای تأمین زندگی نمود، لیکن موفق نگردید. لذا تصمیم گرفتند مجدداً به ایران برگردند. من هم گرچه بازگشت برایم خیلی سخت بود، ولی به لحاظ وضع والدین، به خصوص مادرم، ناچار شدم برگردم. این بود که در سال ۱۳۳۱ به ایران مراجعت کردم و در قم مشغول تحصیل شدم و والدینم در تهران سکونت اختیار کردند. در همان سال، بقیه مکاسب و نیز کفایه را خدمت مرحوم آیه الله حاج

شیخ مرتضی حائری رحمه الله به اتمام رساندم و سال بعد، در درس خارج فقه مرحوم آیه الله بروجردی - رضوان الله علیه - و در درس های تفسیر و اسفار علامه طباطبائی رحمه الله شرکت کردم هم زمان با شرکت در درس آن دو بزرگوار، در درس اصول حضرت آیه الله اراکی رحمه الله هم شرکت می کردم و بعد در درس فقه و اصول حضرت امام رحمه الله - که حدود هشت سال طول کشید.

در محضر علامه طباطبائی حدود ده سال، اسفار و الهیات شفا را خواندم. برهان شفا را هم در شب های پنجشنبه و جمعه نزد ایشان می خواندم و در درس فقه و اصول امام رحمه الله هم چنان شرکت می کردم. بعد از وفات مرحوم آقای بروجردی در درس فقه آیه الله بهجت هم شرکت کردم. این دوره در حدود پانزده سال ادامه داشت و طهارت و مکاسب و خیارات را از محضر ایشان استفاده کردم.

● فرمودید در درس مرحوم علامه طباطبائی شرکت می کردید. با توجه به این که آن زمان فلسفه جایگاه امروزی خود را در حوزه نداشت، انگیزه شما برای شرکت در این درس ها و گرایش به معقول چه بود؟

در آن زمان، مسائل مارکسیسم و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک رواج زیادی داشت و به دلایل مختلف سیاسی، دست احزاب چپ در فعالیت تبلیغی باز بود و روزنامه ها و مجله های متعدد داشتند. آن ها در بین جوان ها از دانش آموزان دبیرستان گرفته تا دانشگاهیان، نفوذ روزافزونی داشتند و خط فکری شان جوان های ما را تهدید می کرد. هر جوان مسلمانی که علاقه مند به اسلام و دفاع از اسلام بود، احساس نیاز می کرد که خود را مجهز به سلاحی نماید که بتواند با آن ها مبارزه کند و چنین سلاحی جز مسائل

معقول نبود؛ چون براساس اصول موضوعه دینی نمی توان با آنان بحث کرد. بحث درباره خدا و اصل موضوعات دین و ماورای طبیعت چیزهایی نیست که به استناد کتاب و سنت، بتوان به آنها پرداخت. لذا، چاره ای جز استفاده از فلسفه نبود. علاوه بر این من طبعاً به مسائل عقلی، علاقه خاصی داشتم و می خواستم بهره خوبی از آنها ببرم. همان طور که اشاره کردید، در آن زمان زمینه فلسفه در حوزه ها خیلی مناسب نبود، ولی با فراهم شدن شرایط و نیاز جامعه به مباحث عقلی و حسن تدبیر مرحوم علامه طباطبائی در تدریس و برخورد با دیگران، زمینه نسبتاً مناسبی در قم ایجاد گردید، به طوری که درس فلسفه ایشان در آن زمان، یکی از درس های پرجمعیت حوزه بود. البته گوشه و کنار کسانی بودند که مخالفت هایی می کردند و نظر خوبی نداشتند، ولی نظر غالب حوزه، موافق با

این مباحث بود.

● حضرت استاد، آیا در مدت تحصیل، به علوم غیر حوزوی نیز توجه داشتید؟

در طول مدتی که مشغول تحصیل علوم طلبگی بودم تا اواخری که حتی به عنوان تحقیق در دروس فقه و اصول شرکت می کردم، از دروس غیر حوزوی هم استفاده می کردم. در طول این مدت، وقت زیادی صرف فراگیری زبان انگلیسی، ریاضیات، فیزیک، شیمی، فیزیولوژی، بیولوژی، جامعه شناسی، روان شناسی و سایر علوم می که در دانشگاه ها مطرح بود می کردم. در انگلیسی، ریاضیات، فیزیک، شیمی و حتی اقتصاد، استادانی داشتم که بعضی از آنان، بعد از انقلاب به مقام وزارت رسیدند. منظورم این است که در عین اشتغال به دروس حوزوی، از این دروس هم غافل نبودم. هم علاقه شخصی داشتم و هم

احساس می کردم که برای یک روحانی که بخواهد مؤثر باشد، لازم است که با این علوم آشنا گردد.

● با توجه به این که جناب عالی به عنوان یکی از بزرگان فعال در مسائل قبل و بعد از انقلاب شناخته شده اید، درباره فعالیت های مبارزاتی خودتان در قبل و بعد از انقلاب و فضای آن ایام توضیحاتی بیان فرمایید.

از همان اوان طلبگی که با مسائل اجتماعی آشنا شدم دو غم سنگین بر قلبم فشار می آورد: یکی نابسامانی های اجتماعی جامعه ایران که به سرعت و شتاب، به طرف لامذهبی، ضعف دینی و اخلاقی پیش می رفت و دیگری کمبودها و نارسایی هایی که در دستگاه روحانیت و حوزه های علمیه وجود داشت. از یک سو، شاهد رشد عوامل فساد بودم و از سوی دیگر، روحانیتی که می بایست در مقابل این ها مبارزه کند و

نقصان‌های موجود در جامعه را جبران کند خود با مشکلاتی روبه‌رو بود. همیشه در فکر این بودم که چگونه می‌توان قدمی برای تقویت دستگاه روحانیت و رفع کمبودها، از مواد درسی، کتاب‌ها، کیفیت تدریس، برنامه‌های حوزه تا مسائل معنوی و اخلاقی و

برای ما دل‌گرم‌کننده و مایه امید نبود. لذا، هیچ وقت، در آن فعالیت‌ها مشارکت نکردم تا این‌که نهضت روحانیت به رهبری حضرت امام علیه السلام آغاز شد و ما گم‌شده خود را در راهی که امام علیه السلام شروع کردند، یافتیم و مثل همه کسانی که برای اسلام و روحانیت دل

در ابتدای نهضت، فعالیت‌ها به صورت حرکت‌های پراکنده و کارهای ساده سیاسی از قبیل تظاهراتی محدود و پخش اعلامیه‌های متفرق بود و حتی بزرگان حوزه هم از هر جهت، توافق و هماهنگی لازم را نداشتند. طبعاً دیگران هم کارهایی که انجام می‌دادند سامان یافته و برنامه‌ریزی شده نبود. ولی به هر حال، با کمک بعضی از دوستان، فعالیت‌هایی به طور اجتماعی یا انفرادی انجام می‌دادیم تا این‌که اوج مبارزات در آن زمان، به پانزده خرداد رسید و حضرت امام علیه السلام رباب‌داشت کردند. در این بین، افرادی که علاقه‌مند به ادامه مبارزه بودند به این فکر افتادند حال که امکان دسترسی مستقیم به شخص حضرت امام علیه السلام نیست، خوب است افراد نسبتاً با تجربه‌تر و کسانی که دارای فکر بهتر و موقعیت اجتماعی بالاتری هستند با یکدیگر همکاری



هم‌چنین مبارزه با فساد اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه برداشت. غالباً با دوستان در این خصوص، بحث و گفت و گو داشتیم، و گرچه در آن زمان، فعالیت‌های مبارزاتی از طرف گروه‌های سیاسی مختلفی انجام می‌گرفت، ولی چون تحت حمایت روحانیت نبود و روحانیت در آن نقش اساسی نداشت،

می‌سوزانند، با کمال علاقه، سعی کردیم که از رهبری‌های ایشان استفاده کنیم و در حرکتی که شروع کرده بودند، سهمی داشته باشیم و این حرکت را در واقع، پاسخی به هر دو نیاز و تحقق هر دو آرزو می‌یافتیم؛ زیرا این حرکت با پیرویش می‌توانست خط فکر اسلامی را در جامعه محقق کند.

داشته باشند و مرکز تشکلی پدید آید و فعالیت‌های پراکنده تمرکز پیدا کند و یک نوع رهبری در مورد کارهای مردمی وجود داشته باشد. این فکر باعث شد تا افرادی که امتیازاتی در جهات مبارزاتی یا سوابق و موقعیت‌های اجتماعی بیش‌تری داشتند با هم ارتباط برقرار کنند یا ارتباط‌های قبلی را عمیق کنند و کم‌کم، این فکر به وجود آمد که تشکیلات واحدی باید در بین روحانیت به وجود آید تا بتواند مبارزات را رهبری کند - به‌خصوص با توجه به تجربه‌هایی که از عدم هماهنگی مراجع بعد از تبعید حضرت امام علیه السلام دیده می‌شد و اختلاف سلیقه‌هایی که بین آن‌ها پدید آمده بود و طبعاً در مردم هم اثر می‌گذشت. لذا، احساس شد که باید در بین بزرگان حوزه، که در سطح پایین‌تری از مراجع بودند، هماهنگی و وحدتی ایجاد شود. بالاخره، طرح ایجاد

تشکلی سیاسی - روحانی را ریختند و گروهی، که به «گروه یازده نفری» معروف شد. به وجود آمد که جلساتشان به مدیریت مرحوم آیه‌الله ربّانی شیرازی اداره می‌شد. برخی از افراد آن جمع اکنون از رهبران و گردانندگان جامعه محسوب می‌شوند؛ مثل مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی. بعضی از آن‌ها هم مثل شهید قدوسی رحمه الله به شهادت رسیدند. برای این مجموعه، اساسنامه‌ای تنظیم و کمیته‌هایی در نظر گرفته و سعی شد که این تشکّل تقویت شود و فعالیت‌های مبارزاتی با این مجموعه ارتباط پیدا کرده، شکل بگیرد و توسط آن، رهبری شود. متأسفانه طولی نکشید که اساسنامه این هیأت لو رفت و چون به خط من نوشته شده بود، تحت تعقیب قرار گرفتم و به صلاح دید کل افراد، قرار شد مدتی در قم نباشم تا بحران، کمی کاهش پیدا کند و تدبیر

صحیح‌تری بیندیشیم که چگونه فعالیت‌ها را ادامه دهیم. در همین موقعیت بود که مرحوم شهید قدوسی هم زندانی شدند و بعضی دیگر از بزرگان نیز به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی‌شان، به زندان افتادند یا تبعید شدند.

دستگاه ساواک روی این عقیده خیلی حسّاس شده بود؛ چون تا آن زمان چنین تشکیلات و عقیده‌ای که با این ویژگی‌ها، فعالیت نماید وجود نداشت. در آن تشکیلات حتی دستگاه تبلیغاتی، دستگاه رادیو و چیزهای دیگری پیش‌بینی شده بود و آن‌ها فکر نمی‌کردند که آخوندها به این گونه مسائل بیندیشند. این بود که حساسیت زیادی پیدا کرده بودند و لازم بود که مدتی مسکوت گذاشته شود تا شرایط بهتری پیش بیاید.

● از آغاز حرکت این جمع تا زمانی که آن وضع خاص و بحرانی پیش آمد چقدر طور کشید؟

یک سال پس از آغاز فعالیت، یکی از اعضا مورد سوء ظن قرار گرفت و خانه‌اش را بازرسی کردند و اساسنامه را در بین یکی از کتاب‌هایش یافتند. البته قرار بر این بود که کلیه نسخه‌ها نابود شود و فقط یک نسخه باقی بماند، لیکن مسامحه شد و نسخه مزبور به دست ساواک افتاد و هیأت لو رفت.

● آیا عنوانی هم برای جمعیت مشخص شده بود؟

معمولاً از این جمعیت به «هیأت مدرّسین» یاد می‌شد و بعد از لو رفتن اساسنامه، با تجدید سازمان به نام «جامعه مدرّسین» نامیده شد.

از جمله کارهایی که آن زمان انجام می‌گرفت و به این گروه ارتباط داشت تهیه نشریات مخفی بود. در ابتدا، نشریه‌ای به نام «بعثت» منتشر می‌شد. در تهیه این نشریه، برخی افرادی هم که با بعضی بیوت دیگر مراجع ارتباط

داشتند و به اصطلاح امروز، صد در صد در خط امام نبودند، مشارکت داشتند و طبعاً وجود این افراد و گرایش‌هایشان در مطالبی که منتشر می‌شد بی‌اثر نبود. لذا، وقتی احساس کردیم که آن هدف اصلی درست بیان نمی‌شود، به فکر تهیه نشریه دیگری که کاملاً یکدست باشد، افتادیم. از این جهت، نشریه «انتقام» را تأسیس کردیم که هم مطالبش شدیداً لحن‌تر بود و هم موضع‌گیری آن بسیار صریح بود. همه نویسندگان آن هم از کسانی بودند که رهبری حضرت امام علیه السلام را کاملاً پذیرفته بودند و فقط بعضی از افرادی که در نشریه «بعثت» شرکت داشتند، گردانندگان این نشریه را می‌شناختند و برای سایرین مایه تعجب شده بود که این‌ها چه کسانی هستند؟ توزیع این نشریه بسیار سری بود و با شیوه‌های بسیار پیچیده‌ای، چه در قم و چه در شهرستان‌ها تهیه، چاپ و منتشر می‌گردید.

زحمت فراوانی کشیده می‌شد تا این‌ها به سایر مراکز استان‌ها و به دست شخصیت‌های معروف مبارز برسد؛ مثلاً نسخه نشریه را در جعبه گز جاسازی می‌کردند و توسط پست می‌فرستادند. به هر حال، این کارها انجام گرفت تا به جریان قتل منصور منتهی شد.

● این نشریه در چه سالی منتشر شد؟

حدود سال ۴۲ و ۴۳ بود. از دیگر فعالیت‌هایی که آن زمان انجام می‌گرفت، سعی در ارتباط برقرار کردن با گروه‌های سالم و مبارز بود. به تدریج، این هیأت یازده نفری موقعیت خودش را در بین روحانیت یافته بود و می‌توانست کم و بیش فعالیت‌هایی را که مربوط به روحانیت است، به خوبی هدایت کند، با این که متوجه نمی‌شدند از کجاست و چه بسا به ارتباطات شخصی حمل می‌شد.

به هر حال، این‌ها می‌توانستند در فعالیت‌های روحانیت در قم، تهران،

مشهد و دیگر شهرستان‌ها نقشی داشته باشند. اما لازم بود طبق توصیه‌هایی که از قبل، حضرت امام رحمه الله و بعضی مراجع دیگر فرموده بودند، با فعالیت‌های مردمی هم ارتباط نزدیکی برقرار شود و نوعی هماهنگی بین فعالیت‌های سیاسی روحانیت و فعالیت‌های مردمی به وجود آید. در این‌جا، لازم است از نقش آیه‌الله میلانی - رضوان الله تعالی علیه - و فداکاری‌های ایشان در این زمینه یاد کنم که حتی رساله حضرت امام رحمه الله در منزل خود ایشان پخش می‌شد. ایشان گاهی رساله امام رحمه الله را به عنوان عیدی هدیه می‌داد که در تاریخ مرجعیت بی‌سابقه بود. مرجعی که حتماً خود را اعلم می‌دانست به دلیل مصالح اسلام، رساله مرجع دیگری را هدیه می‌داد و ایشان از کارهای کسانی هم که در مسیر حرکت‌های حضرت امام رحمه الله بودند پشتیبانی می‌کردند. به هر حال،

گروه‌هایی که در تهران جلسات مذهبی داشتند، به توصیه حضرت امام رحمه الله هیأت‌های مؤتلفه را ایجاد کردند. این‌ها غالباً و شاید همه آن‌ها در زمان تبعید حضرت امام رحمه الله به آیه‌الله میلانی رحمه الله مراجعه می‌کردند. در رأس کسانی که این هیأت‌ها را هدایت می‌کردند شهید مطهری رحمه الله و شهید بهشتی رحمه الله بودند. (به تقاضای هیأت‌های مؤتلفه قرار بود نماینده‌ای از طرف حضرت امام رحمه الله و آیه‌الله میلانی رحمه الله در هیأت‌های مؤتلفه وجود داشته باشد تا آن‌ها حجتی داشته باشند و واسطه‌ای بین آن‌ها و مقام رهبری و مرجعیت باشد که انحرافی پدید نیاید. البته بعضی دیگر هم بودند، ولی این‌ها مقام برتری داشتند و نقش بالاتری را ایفا می‌کردند. در واقع، هدایت این هیأت‌ها به وسیله این دو بزرگوار انجام می‌گرفت.)

آن وقت‌ها مرحوم آیه‌الله بهشتی به دلیل

فعالیت‌های سیاسی، به تهران تبعید شده بود. ایشان رئیس دبیرستان «دین و دانش» قم بود و کارمند آموزش و پرورش محسوب می‌شد. ایشان را به تهران فرستاده بودند و در آن‌جا اشتغال فرهنگی رسمی نداشت و این خود فرصتی بود که بیش‌تر به این هیأت‌ها رسیدگی کند. ما سعی کردیم که بین گروه یازده نفره با هیأت‌های مؤتلفه ارتباط برقرار کنیم. این بود که چند نفر از جمله مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی، مرحوم دکتر باهنر و این‌جانب زیر نظر مرحوم دکتر بهشتی با هیأت‌های مؤتلفه ارتباط برقرار نمودیم و جلسات هفتگی آن‌ها را اداره می‌کردیم. به اصطلاح، تغذیه فکری این هیأت‌ها به وسیله ما چهار نفر زیر نظر مرحوم بهشتی انجام می‌گرفت. ضمناً کارهای تشکیلاتی خاصی هم بود که ما در آن‌ها مشارکت داشتیم. منتهی من روی

سلیقه شخصی خودم، تشخیص این بود که رکن اساسی این فعالیت‌ها رکن فرهنگی است و اساس اسلام، فرهنگ اسلام است و فرهنگ اسلام باید به وسیله روحانیت تقویت و آموزش داده شود.

با این‌که در قسمت تبلیغات این هیأت کار می‌کردم و مسئولیت تهیه نشریات، اعلامیه‌ها و توزیع آن‌ها با من بود، ولی علاقه شخصی من بیش‌تر به کارهای علمی، فرهنگی و تحقیقی بود. همیشه با دوستان این نکته را مطرح می‌کردیم که همه فعالیت‌های ما برای این است که روزی بتوانیم حکومت اسلامی را در ایران و بعد هم ان شاء الله، در سایر کشورها برقرار کنیم. از حالا ما باید مسأله «حکومت اسلام» را مطرح کنیم. معمولاً از طریق بعضی از دوستان پاسخ داده می‌شد که حکومت اسلامی همان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است، ولی به نظر من، این

جواب‌ها کافی نبود و می‌گفتم باید در این زمینه‌ها مطالعات و تحقیقات عمیقی انجام دهیم و پاسخ مدونی برای این سؤالات تهیه کنیم، که در مسائل دیگر حکومتی به این سادگی‌ها نمی‌توان برخورد کرد. ما باید درباره اقتصاد اسلامی، روابط بین‌الملل و مسائل دیگر مربوط به حکومت طرح و برنامه مشخص داشته باشیم. در این زمینه‌ها کار چشم‌گیری انجام نگرفته بود. این بود که سعی می‌کردیم کارهایی شروع شود.

از جمله کارهایی که آن وقت با ابتکار شهید بهشتی آغاز شد تشکیل گروهی از بین شخصیت‌های معروف از جمله آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم شهید قدوسی بود. اسم این گروه را «گروه ولایت» گذاشته بودند؛ برای این‌که اسم حساسیتی نباشد و به اصطلاح، دستگاه را خام کنند. معنای «ولایت» هم حکومت بود؛ همین که امروز به آن «ولایت فقیه»

می‌گوییم. محور بحث هم حکومت اسلامی بود و طرحی برای تحقیق در مسائل حکومتی تهیه شده بود، حتی وقتی شهید بهشتی رحمته الله بعد از جریان قتل منصور به آلمان رفتند، باز ما این کار را این‌جا ادامه می‌دادیم و با جذب افراد دیگری، توانستیم هزاران برگه (فیش) در زمینه حکومت اسلامی تهیه کنیم. ایشان بعد از برگشت، مرکزی در تهران ایجاد کردند که متأسفانه به وسیله ساواک اشغال شد و تمام آن برگه‌ها از بین رفت.

● این هیأت دوم در چه

سالی تأسیس شد؟

حدود سال‌های ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ و قبل از تشکیل گروه یازده نفری بود. اعضای این هیأت شهید بهشتی رحمته الله، مرحوم ربّانی، مرحوم شهید باهنر، مرحوم شهید مفتاح و عده‌ای دیگر بودند. نخستین جلسات این هیأت در منزل مرحوم دکتر بهشتی برگزار می‌شد. (ادامه دارد.)